

مقدمه

دشوار است که بتوان گفت ناپختگی، بیشتر در نگارش بد به ظهور می‌رسد یا در بد داوری کردن، اما از این دو، اثری که به دلیل ضعف نگارش ایجاد ملال می‌کند از نقدی که درک ما را گمراه می‌سازد، کم‌زیان‌تر است. معدودی از نویسندگان هستند که در نگارش دچار لغزش می‌شوند؛ اما بسیار کسان‌اند که در داوری خطا می‌کنند. در برابر هر یک نویسنده بد، ده منتقد بد وجود دارد؛ یک نویسنده کم‌مایه فقط خود را رسوا می‌کند؛ اما بسیاری منتقدان سخن‌ناشناس با بررسی اثر آن یک تن، خویشتن را رسوا می‌گردانند.^۱

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های مطالعه تاریخ ضرورت درگیر شدن با متون تاریخی است. خواندن و درک متون تاریخی به مجموعه خاصی از مهارت‌های تفکر انتقادی نیاز دارد که به پژوهشگر امکان می‌دهد آن‌ها را تحلیل و ارزیابی و در یک کلام نقد کند. آشنایی با هر یک از این مهارت‌ها سبب عملکرد بهتر در زمینه نقد متون می‌شود.

نقد تاریخی مجموعه‌ای از مهارت‌هایی است که به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا درباره ماهیت متون تاریخی به دقت اندیشه کند. این مهارت‌ها به پژوهشگر کمک می‌کنند تا به جای پذیرش ساده گفته‌های متون، درباره دلایل تولیدشان و میزان اعتمادپذیری آن‌ها کنکاش کند.

مهارت‌های نقد تاریخی متون را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: مهارت‌های تحلیل^۲ و ارزیابی^۳. جدول زیر به صورت خلاصه این مهارت‌ها را نشان می‌دهد:^۴

-
1. Pope, 1896, p. 1.
 2. analysis skills
 3. evaluation skills
 4. <https://www.historyskills.com> (accessed 24 Nov 2020)

اطلاعات و داده‌ها ^۱	معنای صریح متن (منبع تاریخی) چیست؟ (درک مطلب) ^۲ معنای ضمنی متن (منبع تاریخی) چیست؟ (تفسیر و تأویل) چگونه این متن (منبع تاریخی)، اطلاعات متن (منبع تاریخی) دیگری را تقویت و تأیید می‌کند؟ چگونه این متن (منبع تاریخی)، اطلاعات متن (منبع تاریخی) دیگری را نقض و نفی می‌کند؟
اصالت ^۳	چه کسی متن (منبع) را تولید کرده است؟ این متن (منبع) چه نوعی از انواع منابع است؟
چشم‌انداز ^۴	از چه نظرگاه و بر اساس چه چشم‌اندازی متن تولید شده است؟
بافتار ^۵	متن (منبع) چه زمانی تولید شده است؟ چه وقایع و رخدادهایی در زمان تولید متن به وقوع پیوسته‌اند؟ و این وقایع چه اهمیتی در خلق متن داشته‌اند؟
مخاطبان	متن (منبع) برای چه مخاطبانی نگارش شده است؟ جامعه هدف متن (منبع) چه کسانی هستند؟
انگیزه	هدف از تولید متن (منبع) چه بوده است؟
فایده و سودمندی	این متن (منبع) چقدر با موضوع مورد بررسی، مرتبط است؟
ارزیابی	اعتبار ^۶ این متن (منبع) چقدر قابل اعتماد است؟

طبعاً دستیابی به تمام این مهارت‌ها و به کارگیری آن‌ها هنگام رویارویی با متون تاریخی نه ساده است و نه حتی در برخی موارد عملی. اما با این همه، پژوهشگران تاریخ باید تمام تلاششان را به کار گیرند تا ضمن یادگیری این مهارت‌ها، امکان استفاده از آن‌ها را نیز داشته باشند. با این حال نقد تاریخی می‌تواند بر اساس تنوع پارادایم‌های موجود در علوم انسانی و برحسب انتخاب هر یک از آن‌ها به موضوعی چالش‌برانگیز تبدیل شود. نگاه‌های متأثر از امکان‌عینیت (نگاه‌های پوزیتیویستی) در علوم انسانی و به‌ویژه تاریخ، نوع خاصی از نقد را پیش می‌کشند و در عوض نگاه‌های متأثر از پست‌مدرنیسم، نوعی دیگر را. به همین دلیل تمامی سؤالات جدول بالا برحسب نوع پارادایمی که اتخاذ می‌شود، پاسخ‌های گوناگون و

1. information
2. comprehension
3. origin
4. perspective
5. context
6. reliability

بعضاً متضادی را دریافت خواهند کرد. این پژوهش با اتخاذ نگاهی که در ادامه به آن پرداخته می‌شود رویکرد خاصی به نقد متون تاریخی دارد و تلاش می‌کند از همین چشم‌انداز نشان دهد که چگونه می‌توان به نقد متون تاریخی دست زد.

نوئل کارول^۱ با بررسی ریشه و خاستگاه اصطلاح «منتقد»^۲، مفهوم نقد^۳ را با «ارزیابی» متناظر می‌داند. وی استدلال می‌کند که اصطلاح منتقد از واژه یونانی «kritikos»، به معنی کسی از هیئت داوران که حکم را اعلام می‌کند، اشتقاق یافته است. به همین دلیل کار منتقد را اعلام حکم می‌داند و متذکر می‌شود که منتقد در مقام کسی که حکمی را اعلام می‌کند، الزاماً نباید دیدگاهی تنگ‌نظرانه و سلبی اتخاذ کند، بلکه بیش از آن، کارکرد منتقد کشف ارزش اثر است. کارول با عطف به این مقدمات، نقد را در معنای درست کلمه، ارزیابی اثر می‌داند، ارزیابی‌ای که مستدل و مبتنی بر دلایل مقبول باشد.^۴

چنین تعریفی از نقد، ریشه در رویکردی دارد که کارول نسبت به ماهیت اثر — در نظر کارول اثر هنری — اتخاذ می‌کند. وی اثر (هنری) را «تولید آگاهانه هنرمند در مقام شخص آفریننده ارزش» می‌بیند، بنابراین تأکیدش بیش از آنکه بر اثر باشد، متوجه خالق اثر (هنرمند) در مقام سوژه ارزش آفرین است. به همین سبب وی تلقی‌اش از نقد را قاطعانه انسانی^۵ یا انسان‌گرایانه^۶ می‌داند و متعلق اصلی نقد را فعالیت آگاهانه سوژه ارزش آفرین (هنرمند) به حساب می‌آورد.^۷ پس کار نقد ارزیابی اثر و وظیفه منتقد نیز کشف ارزش اثر مورد بررسی می‌شود. منتقد از این دیدگاه در قامت راهنمایی برای خواننده به منظور وقوف بر ارزش اثر و آنچه در اثر ارزشمند است، شناخته می‌شود.

اما آیا آن‌چنان که کارول مدعی است می‌توان کار نقد را صرفاً ارزیابی اثر از طریق «وصف، بررسی زمینه ظهور اثر، دسته‌بندی، تبیین و توضیح، تفسیر و تحلیل آن» دانست؟ گذشته از صفحات زیادی که وی برای توضیح واژگانی که در تعریف نقد به کار برده است، توجه به یک نکته ضروری است. اگر کار نقد ارزیابی و کشف ارزش اثر است، پس باید ملاکی برای ارزش‌گذاری وجود داشته باشد. هرچند که او ملاک‌هایی کلی برای این امر ذکر می‌کند؛ اما مسئله اساسی اینجاست که ارزش‌ها ثابت نیستند و همواره در حال تغییرند، ارزش‌ها

1. Carroll
2. critic
3. criticism

۴. کارول، ۱۳۹۶، ص ۲۰-۲۱.

5. humane
6. humanistic

۷. همان، ص ۱۲-۱۳.

نسبی‌اند و بنابراین نمی‌توان بر اساس آن‌ها ملاک‌های قطعی برای ارزش‌گذاری تعیین کرد. پس شاید بهتر باشد نقد را نه صرفاً ارزیابی اثر، بلکه همان‌گونه که فوکو مدعی است، آن را ابزاری شناختی به حساب آوریم.

فوکو نقد را ابزاری می‌داند برای درک، درک حقیقتی که نقد از آن آگاه نیست. حقیقتی که در متن وجود دارد، حقیقتی که پنهان و ناگفته، دیرپاب و بدقلق است. به این اعتبار، نقد نگاه است، نگاهی به یک عرصه، به یک پهنه. نگاهی تیز و موشکافانه، جست‌وجوگر و شکاک، عمیق و نافذ. نقد به منزله پلیس است، پلیسی که می‌نگرد و صرفاً گوشزد می‌کند، پلیسی که قادر به فرمان دادن نیست. نقد کارکرد است، کارکردی قاعده‌مند برای دیدن، دریافت و گوشزد کردن خطاها. نقد کارکرد است، اما نه کارکردی فرمان‌ده و مداخله‌جو. نقد کارکردی شناختی است. کارکردی که می‌تواند و باید به شناخت برسد و برساند.^۱ کار نقد گوشزد کردن موانعی است که در راه شناخت ما از متن خلل ایجاد می‌کند.

به همین ترتیب نورتروپ فرای - با نگاهی ساختارگرایانه - نقد را آمیزه‌ای از علم و هنر می‌داند و معتقد است وجود علم در هر موضوعی از جمله نقد، خصلت آن را از تصادفی به علی و از اتفاقی و شهودی به نظام‌مند تغییر می‌دهد و از یکپارچگی آن در برابر یورش‌های بیرونی حراست می‌کند. پس در کنار ویژگی «کارکردی و شناختی بودن نقد»، ویژگی دیگری را می‌توان برای نقد در نظر گرفت و آن چیزی نیست جز «نظام‌مندی». نقد باید نظام‌مند و یا قاعده‌مند باشد.

در کنار این بحث، فرای ادبیات را کالایی مصرفی می‌داند که تولیدکنندگان، نویسندگان خلاق و مصرف‌کنندگان خوانندگان فرهیخته‌ای بوده و هستند که در صدر آن‌ها منتقدان قرار دارند. در این تعبیر، نقد واسطه به شمار می‌رود، واسطه‌ای که اثر را به خواننده معرفی می‌کند. همین ویژگی «واسطه‌گری» نقد، در کنار نظام‌مندی آن، فرای را وا می‌دارد تا بحث داوری ارزشی را در نقد به میان آورده و آن را ناپسند و در تضاد با ماهیت نقد، دانشی نظام‌مند بداند. داوری ارزشی اثر از دید فرای هیچ نسبتی با نقد نظام‌مند ندارد، زیرا به باور فرای اگر نقد به صورت نظام‌یافته انجام نپذیرد، منتقد دستخوش تعصب می‌شود، تعصبی که از ماهیت اجتماعی وی ناشی می‌شود. در این حالت جامعه در نقد حضور پیدا می‌کند و این حضور به خروج نقد از قالب شناختی‌اش منجر می‌شود، درحالی که نقد کارش صدور احکام ارزشی، مداخله در متن و صحبت از بایدها و نبایدها و شایست و ناشایست نیست. نقد فقط می‌نگرد و می‌شناسد، اما مداخله نمی‌کند. پس نقد نوعی

شناخت است، شناختی که در قالبی نظام‌مند صورت می‌گیرد.^۱ همچنین گاهی نقد را گونه‌ای عیب‌جویی و داوری ناهمدلانه و خرده‌گیرانه از کسی یا چیزی و یا تحلیل یک دیدگاه، رفتار، تصمیم یا آفرینش هنری برای شناخت سره از ناسره، مواضع قوت یا ضعف، راستی و کاستی اثر دانسته‌اند.^۲ گاه نیز نقد را «بهین چیزی را برگزیدن» معنا کرده‌اند. دقت در معانی و تعاریفی که از نقد شده است، آن را به‌مثابه نوعی شناخت جلوه‌گر می‌سازد، چراکه برگزیدن بهین چیزی، بازشناختن سره از ناسره و درک مواضع قوت و ضعف اثر، مستلزم نوعی داوری کردن و رأی زدن است و داوری کردن و رأی زدن درباره امور و شناخت نیک و بد و سره و ناسره آن مستلزم معرفت درست و دقیق آن امور است.^۳ بنابراین، چه از منظر پسا‌ساختار‌گرایان، چه از دید ساختار‌گرایان و چه از نظر پیروان مکتب نقد نو، مهم‌ترین شاخصه‌های نقد، شناختی بودن و نظام‌مند بودن آن است. هدف نقد به عنوان امری شناختی، نه تخطئه و از هم دریدن و ویران کردن اثر^۴ که شناخت و ویژگی‌ها و فراهم کردن زمینه درک آن اثر است.

پس کار نقد در کنار شناسایی خطاهای عمدی و سهوی راه‌یافته در اثر، فهم آن است، فهم اینکه یک اثر چگونه پردازش یافته و بر مبنای کدام اصول و قواعد و مبتنی بر چه منابع و بر اساس چه شیوه‌گزینش و با چه نوع نگاه و جهان‌بینی و با اتخاذ کدام موضع و زاویه دید و بر محور چه طرحی به نگارش در آمده است؟ کار نقد نه بازسازی یک اندیشه یا تجربه از راه متون، بلکه «وظیفه نقد، تحلیل اثر در ساختار، معماری، شکل ذاتی و بازی مناسبات درونی‌اش است»^۵. نقد باید بتواند فضا یا فضاهایی را در یک اثر نشان دهد که از طریق آن‌ها امکان دریافت مناسبات و روابط درونی و بیرونی اثر و موضوعش فراهم می‌آید، فضاهایی که پژوهشگر را به سمت درکی از اثر می‌برد که قادر به درک گفتمانی و تعاملی اثر می‌شود.

به این اعتبار، نقد در حیطه فهم قرار می‌گیرد. نقد راه را برای کشف معنای اثر باز می‌کند و پژوهشگر تاریخ را مسلح به ابزاری می‌کند که امکان درک بهتر گذشته از طریق

۱. نورتروپ فرای در کتاب *تحلیل نقد: کالبدشکافی نقد*، مقدمه‌ای مفصل درباره نقد آورده است و آن را مقدمه جدلی نامیده است. برای آگاهی از نظر وی در مورد نقد به این کتاب مراجعه کنید (فرای، ۱۳۹۱، ص ۴۵-۱۵).

۲. فرامز قراملکی، ۱۳۹۰، ص ۱۴.

۳. زرین کوب، ۱۳۷۶، ص ۲۲.

۴. کارول، ۱۳۹۶، ص ۲۱.

۵. فوکو، ۱۳۹۳، ص ۷۰.

دریافت فیلترهای احساسی و ادراکی نویسندگان متون تاریخی و نیز توجه به پیش‌داوری‌ها و دیدگاه‌های آنان و درک همین زمینه‌ها در خودش (پژوهشگر) را فراهم می‌آورد. بنابراین نقد از مهم‌ترین و بنیانی‌ترین اصولی است که پژوهشگران تاریخ باید هنگام بررسی گذشته و خوانش متون تاریخی رعایت کنند و مهارت لازم برای دستیابی به آن را در خود ایجاد نمایند. این نوع نقد در بنیاد با نقد درونی و بیرونی مورد نظر مورخان (در معنای دقیق کلمه که در ادامه به آن خواهیم پرداخت) تفاوت دارد و بیش از آنکه به دنبال کشف صحت، سقم و اعتبار منابع باشد، در پی فهم منابع و پاسخ به سؤال «این متن چه می‌گوید؟» است.

افزون بر این باید توجه داشت که مطالعه تاریخ، مطالعه گذشته انسان و در نتیجه مشاهده غیرمستقیم آن به شمار می‌رود و از آنجا که پرداختن به گذشته و بررسی آن به دلیل تعلق به گذشته و عدم حضور شاهدان و ناقلان وقایع، جز از طریق منابع تاریخی موجود امکان‌پذیر نیست، ناگزیر محقق چاره‌ای جز استفاده از انواع و اقسام منابع موجود در دسترس ندارد، منابعی که بازمانده کنش‌های انسان به عنوان موجودی اجتماعی هستند، موجودی که در کنش و واکنش با محیط اجتماعی و طبیعی قرار دارد و همواره ناچار به پاسخگویی به انسان‌های دیگر و محرک‌های محیطی است، پاسخ‌هایی که به صورت کنش و واکنش‌های معنادار، خود را نمایان می‌کنند و در نتیجه با خود حامل پیامی هستند. پس متون تاریخی به مثابه بازمانده‌ای از کنش‌های انسان گذشته، حاوی پیام و حامل معنا هستند.

منابع تاریخی، متونی هستند که به دست مؤلفی انسانی تألیف شده‌اند، مؤلفی که ذهنی سرشار از پیش‌داوری و پیش‌ساختار فهم دارد. ذهنی هدایت‌شده و ایدئولوژیک، ذهنی که هنگام گزارش گذشته تحت تأثیر همین عوامل، گزارشی خاص و جهت‌دار از وقایع ارائه می‌دهد. پس متون نیازمند نقد هستند، نیازمند اینکه بفهمیم چه می‌گویند.

حال که به تعریف نقد و ضرورت وجود آن در پژوهش‌های تاریخی اشاره شد، لازم است که دلایل نگارش اثر حاضر نیز بیان شود. دلایلی که تدوین چنین اثری و نوع نقد مورد نظر آن را نیز توجیه می‌کند.

هنگام مطالعه هر اثر علمی نخستین چیزی که ذهن خواننده را به خود مشغول می‌دارد، پرسش از اهداف، انگیزه‌ها و محرک‌هایی است که خالق اثر را به انجام چنین کاری واداشته است. اینکه اصولاً هدف، انگیزه و فلسفه خلق اثر چه بوده است و در نهایت اثر قرار است به چه پرسش‌هایی پاسخ دهد و چه مسئله‌ای را حل کند، محوری‌ترین سؤالاتی است که ذهن خواننده را به خود مشغول می‌دارد. همین پرسش‌ها زمانی نویسنده را با خود درگیر کرده‌اند و او را به

خلق اثری علمی، ادبی و ... فرا خوانده‌اند. پس سرچشمه خلق هر اثر را علی‌الاصول باید در مواجهه نویسنده با یک خلأ، کمبود و موقعیت نامشخص و تعریف‌ناشده جست‌وجو کرد.

فکر نگارش اثر حاضر نیز به همین صورت در وضعیت موجود روش تحقیق و نقد در پژوهش‌های تاریخی نهفته است. بررسی ادبیات موجود مطالعات تاریخی در ایران نشان می‌دهد که به لحاظ روشی، هم در سطح روش تحقیق و هم در سطح روش نقد، شاید بتوان گفت «هرج و مرجی» بر پژوهش‌های تاریخی سایه افکننده است. شاید تصور کنیم کاربرد اصطلاح «هرج و مرج» نوعی غلو و یا بزرگنمایی را در خود دارد، ولی این اصطلاح بهترین اصطلاحی است که در تشریح وضعیت موجود باید از آن استفاده کرد. استفاده از هر واژه دیگری طبعاً نمی‌تواند توضیح‌دهنده وضعیت فعلی باشد. وضعیت موجود نه یک تکثر روشی در پژوهش و نقد، بلکه دقیقاً نوعی بی‌روشی و هرج و مرج محسوب می‌شود.

برای تشریح و نه اثبات این ادعا می‌توان به سراغ مقالات علمی-پژوهشی تاریخ رفت. با مروری بر مقالات چاپ‌شده در مجلات علمی-پژوهشی تاریخ می‌توان به چشم‌اندازی قابل درک از وضعیت علمی رشته تاریخ نائل آمد. تأکیدمان بر مقالات علمی-پژوهشی نیز از آن روست که این مقالات عصاره و چکیده فعالیت‌های علمی و دانشگاهی اهل تاریخ در ایران و ناشی از پژوهش‌های فردی، جمعی و یا مستخرج از رساله‌های دکتری، پایان‌نامه‌های ارشد و یا طرح‌های پژوهشی اساتید و دانشجویان تاریخ است. پس مقالات علمی-پژوهشی آینه‌ای تمام‌نما از درک اهل تاریخ از پژوهش‌های تاریخی و به تبع آن، درک آن‌ها از سطوح مختلف هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی دانش تاریخ است.

این مقالات امکانی است برای سنجش وضعیت کنونی رشته تاریخ و از آنجا که پژوهش حاضر با ادعای به کارگیری نوعی خاصی از روش نقد متون تاریخی پی‌ریزی شده است، از خلال این امکان می‌توان به اهداف، انگیزه‌ها و اصولاً فلسفه نگارش اثر حاضر نائل آمد. نگاهی به مقالات علمی-پژوهشی نشان می‌دهد که خلأ موجود در روش تحقیق به چه سان بلا تکلیفی در روش نقد متون را سبب شده است.

برای بررسی وضعیت موجود روش تحقیق و نقد در پژوهش‌های تاریخی، بیش از ۴۰۰ مقاله از مجلات معتبر علمی-پژوهشی مطالعه شد و روش تحقیق این مقالات بر اساس آنچه نویسندگان مقالات در چکیده یا مقدمه صریحاً ذکر کرده بودند، مشخص شد. البته باید متذکر شد که در اینجا هدفمان فقط تکیه بر روش‌هایی است که نویسندگان اشاره کرده‌اند و به همین سبب هیچ تلاشی برای بررسی تطبیق روش ذکر شده در چکیده یا مقدمه مقالات با محتوای

مقالات صورت نگرفته است. به عبارتی اینکه آیا روش مذکور در چکیده و مقدمه، بازتابی در متن داشته است یا نه موضوع بحث ما نیست.

شاید جالب توجه باشد که بدانیم در این مقالات بر اساس آنچه نویسندگان در مورد روش آن‌ها به صراحت ذکر کرده‌اند، حدود ۵۱ روش نام برده شده است، این در حالی است که از مجموع حدود ۴۰۰ مقاله، در ۱۳۸ مقاله نامی از روش به میان نیامده است. در این مقالات گاهی بین رویکرد و روش تفاوتی قائل نشده‌اند و این دو اصطلاح را به جای هم به کار برده‌اند^۱ و بدون ذکر روش، به رویکرد پرداخته‌اند. مثلاً گاهی از «رویکرد توصیفی-تحلیلی» و زمانی از «روش توصیفی-تحلیلی» نام برده شده است. در برخی موارد روش گردآوری اطلاعات را با روش تحقیق خلط کرده‌اند و مثلاً روش تحقیق را «روش کتابخانه‌ای به شیوه توصیفی-تحلیلی» ذکر کرده‌اند. خلط روش گردآوری داده‌ها با روش تحقیق گاهی بغرنج‌تر می‌شود. چنان‌که روش تحقیق را مثلاً روش کتابخانه‌ای در نظر می‌گیرند و در ادامه با تلفیق آن با مرحله تحلیل داده‌ها در روش تحقیق، نوع جدیدی از روش تحقیق خلق می‌کنند، مثلاً «شیوه تحقیق کتابخانه‌ای و تحلیل تلفیقی داده‌های تاریخی» (نک: جدول ضمیمه انتهای اثر).

گاهی روش تحقیق، روش تحقیق تاریخی برشمرده شده است، اما با افزودن واژه «استنادی»، روش تحقیق تاریخی-استنادی پدید آمده است و البته به این امر نیز بسنده نشده است و «شیوه توصیفی-تحلیلی» نیز بدان افزوده شده است. مسئله زمانی بغرنج‌تر می‌شود که به این میزان نیز اکتفا نشده و از واژه «تبیین» نیز استفاده می‌شود. اینکه چطور یک پژوهش بر مبنای روش تحقیق تاریخی و آن هم به ادعای نویسنده به شیوه توصیفی-تحلیلی، می‌تواند تبیینی نیز باشد، قدری بازی با کلمات به نظر می‌رسد تا استعمال این روش‌ها در پژوهش.

گاهی نیز نویسنده در چکیده و مقدمه مدعی استفاده از نظریه و بهره‌گیری از روشی نظری شده است. پس نویسنده به دنبال تبیین است و به سؤال از چرایی پاسخ می‌دهد. اما در کمال تعجب رویکرد خود را توصیفی می‌نامد. اگر به دنبال توصیف امری باشیم، حتی به سطح روایت نمی‌رسیم، چه رسد که به دنبال تبیین امور باشیم. عدم درک معرفتی و به تبع آن روشی به خلق آثاری منجر می‌شود بی‌روش و در عین حال مدعی. مثلاً در یکی از مقالات، نویسنده در مورد روش تحقیق چنین آورده است: «از نظر ماهیت در ردیف پژوهش‌های نظری قرار می‌گیرد، اما از نظر پژوهشی، تاریخی است که به شیوه توصیفی-تحلیلی به نگارش در آمده است».

۱. البته باید متذکر شد که ممکن است برخی از پژوهشگران تفاوت چندانی بین رویکرد و روش قائل نباشند و آن دو را یکسان بگیرند.

در برخی موارد روش تحقیق ذکر شده، چندان تناسبی با موضوع ندارد. مثلاً برای موضوعی که باید از روش تحلیل گفتمان یا تحلیل محتوا استفاده کرد، از روش «توصیفی-تحلیلی» نام برده شده است و این در حالی است که نویسنده در متن مقاله عملاً از تحلیل محتوا بهره جسته است.

گذشته از تمامی موارد فوق، باید توجه داشت که مقالات مورد بررسی، به جز حدود ۸۰ مورد که از روش تحقیق تاریخی، نشانه-معناشناسی، تحلیل گفتمان و روش‌های نظریه‌بنیاد (تیینی) استفاده کرده‌اند، مابقی عملاً با نام‌گذاری‌هایی که از روش کارشان ارائه داده‌اند، از حیطة روش خارج افتاده‌اند. اینکه از عناوین مختلفی به جای روش تحقیق نام رفته است، نشان می‌دهد درک روش درستی از پژوهش وجود نداشته است. مثلاً از «رویکرد تحلیلی-توصیفی»، «روش کتابخانه‌ای»، «روش توصیفی-تحلیلی»، «روش تحقیق تحلیلی-تیینی»، «روش و رویکرد تحلیلی»، «روش اسنادی»، «بررسی تطبیقی»، «رویکرد توصیفی-تحلیلی»، «رویکرد و روش انتقادی»، «روش زمینه‌شناسی تاریخی» و ... نام رفته است؛ درحالی که هیچ یک از عناوین مذکور را به راستی نمی‌توان روش تحقیق به شمار آورد. البته قابل درک است که در بسیاری از موارد مقصود نویسندگان از روش و یا رویکرد «توصیفی-تحلیلی» و مواردی از این دست، همان روش تحقیق تاریخی است، اما از آنجا که برخی نویسندگان تعریف درست و مشخصی از روش تحقیق تاریخی ندارند، طبعاً در تعریف و معرفی روش دچار اشکال می‌شوند و لذا درحالی که مدعی استفاده از روش توصیفی-تحلیلی هستند، در حقیقت در حال به کارگیری روش تحقیق تاریخی‌اند. بنابراین اگر مقالات چاپ‌شده‌ای را که مدعی استفاده از روش و رویکرد توصیفی-تحلیلی، روش تحلیل تاریخی، روش تحلیلی-تطبیقی و ... هستند، در زمره روش تحقیق تاریخی به حساب آوریم، بیش از ۷۰ درصد از پژوهش‌های انجام‌شده در مطالعات تاریخی، مبتنی بر روش تحقیق تاریخی است و از آنجا که سطح روش تحقیق در پیوند با روش نقد است، بنابراین پارادایم مسلط در نقد متون تاریخی در ایران، پارادایم نقد درونی و بیرونی است.

با نگاهی به ادبیات موجود در کتاب‌های روش تحقیق این امر را به خوبی می‌توان مشاهده کرد. بررسی کتاب‌های مرتبط با روش تحقیق در علوم انسانی و نیز روش تحقیق در تاریخ نشان می‌دهد که مراد نویسندگان این آثار از روش تحقیق در تاریخ، عمدتاً روش تحقیق تاریخی است و بنابراین پارادایم رایج در مطالعات و پژوهش‌های تاریخی در ایران پارادایم حقیقت‌باوری است که متأثر از پوزیتیویسم و مدعی ارائه تاریخی علمی است و حتی بیش از این به تبعیت از رانکه تاریخ را قادر به نشان دادن عینیت می‌داند، علمی که با برداشتی تک‌بعدی و در زمانی از زمان و با اعتقاد به وجود «حقیقت واحد»، مورخان را داورانی بی‌طرف می‌انگارد

که با احتراز از هرگونه تعصب و پیش داوری، امکان دستیابی به حقیقت واقع را از طریق به کارگیری روش تحقیق تاریخی دارند.

با این وصف، ادبیات بالفعل پژوهش‌های تاریخی در ایران، تحت سلطه روش تحقیق تاریخی قرار دارد و بنابراین کارهای انجام‌شده بیشتر مدعی به کارگیری این روش هستند. همان‌طور که می‌دانیم روش تحقیق تاریخی متأثر از مفروضاتی است که تاریخ علمی ارائه می‌دهد. مهم‌ترین این مفروضات را آن‌چنان که کلارک و ایگرس جمع‌بندی کرده‌اند می‌توان به شرح زیر آورد:

۱. بر اساس ادعای مورخان علمی، تاریخ به‌مثابه یک موضوع یا مجموعه‌ای از موضوعات در خارج از ذهن مورخ وجود داشته است. به این اعتبار، گذشته واقعی است جدای از ذهن مورخ و بنابراین عینیت دارد، هرچند که این تعیین امروز برای مورخان به صورت مستقیم قابل مشاهده نیست.

۲. مورخ می‌تواند با گذشته به‌مثابه موضوع کارش مواجه شود و آن را همان‌گونه که به صورت عینی وجود داشته است، توصیف کند. به عبارتی مورخان علمی با تأثیرپذیری از رانکه بر این باورند که مورخ می‌تواند گزارشی عینی از «آنچه واقعاً در گذشته رخ داده است» ارائه کند.

۳. مورخ می‌تواند و باید خود را از تمامی شائبه‌ها، علایق مذهبی، سیاسی، فلسفی، اجتماعی، جنسیتی، اقتصادی، اخلاقی، هنری، ایدئولوژیک، ناسیونالیستی و ... رهایی بخشد و توانایی تفکیک ارزش‌های شخصی و اجتماعی مورد قبول خودش را از واقعیت بیرونی تاریخی داشته باشد.

۴. از دید تاریخ علمی واقعیت‌های تاریخی نه ساخته و پرداخته، بلکه یافته و کشف می‌شوند و مهم‌تر از این، گذشته ساختاری قابل شناسایی و مشخص را نمایان می‌سازد. به این اعتبار رویدادهای تاریخی به‌مثابه واقعیت، نوعی نظم ساختاری دارند و زنجیره‌ای از روابط (عمدتاً علی) را تشکیل می‌دهند.

۵. جوهر تاریخ را می‌توان با کوشش‌های عقلی و فکری محض فراچنگ آورد و هیچ چیز استعلایی بر آن حاکم نیست.^۱

۱. ر.ک.: کلارک، ۱۳۹۷، ص ۲۸ و ۲۹؛ ایگرس، ۱۳۹۶، ص ۳. همچنین مانزولو در کتابش به تاریخ علمی یا تجربه گرا پرداخته است و در مواضع مختلفی از اثرش ملاک‌های این نوع تاریخ را بیان می‌کند: مانزولو، ۱۳۹۴، مقدمه، صفحات متعدد، ص ۱۰۱-۹۰.

۶. حال که گذشته به مثابه امری عینی در خارج از ذهن مورخ وجود دارد و امکان دستیابی به آن نیز فراهم است، از طریق منابع تاریخی و به خصوص منابع دست اول می‌توان به ارائه گزارشی از وقایع تاریخی به همان سان که رخ داده‌اند نائل آمد. پس منابع تاریخی در بردارنده واقعیت هستند. وقایع تاریخی را می‌توان از متون تاریخی استخراج کرد و تاریخی عینی تألیف نمود.

۷. از آنجا که از طریق متون تاریخی امکان دستیابی به حقیقت واقع وجود دارد، پس ضروری است که صحت و سقم روایت‌های موجود در متون تاریخی دریافت و تأیید شود و این کار با استفاده از روش نقد درونی و بیرونی راوی و روایت امکان‌پذیر است.

حال که مهم‌ترین مفروضات معرفت‌شناختی تاریخ علمی بیان شد، نگاهی به ادعای این روش در مورد روایت تاریخی و نحوه ساخت آن می‌تواند بر بحث پرتو بیشتری بیفکند. روش تحقیق تاریخی با قائل شدن به سه رکن زمان، مکان و رخداد، در پی توضیح امر واقع یا رخدادهای تاریخی در زمان و مکانی خاص، بدان صورت که رخ داده یا نزدیک به آن از طریق ایجاد سلسله‌ای از روابط (عمدتاً علی و معلولی) است. به عبارتی هر مورخ در تحقیق تاریخی خود درصدد است تا روشن کند چه امر و رخدادی در چه دوره زمانی و با چه کیفیتی و در کدام موقعیت جغرافیایی واقع شده است. به یک معنا مورخ درصدد است تا با بهره‌گیری از زمان، مکان و رخداد، روایتی حتی‌الامکان مطابق یا نزدیک به واقع ارائه کند. پس علم تاریخ در این نوع معرفت‌شناسی، علم ساخت روایت (در معنای مورخانه و نه ادبی آن) محسوب می‌شود، روایتی صادق که مطابق با امر واقع یا نزدیک به آن باشد. در این روش مورخ در تلاش است تا با رجوع به متون تاریخی کار روایت‌سازی خود را آغاز کند و به انجام رساند. برای این امر پیش از هر چیز عطف نظر مورخ به کیفیت و اعتبار منابع است. مورخ با نقد منابع تاریخی اعتبار و اصالت خبر موجود در منابع را ارزیابی می‌کند و بدین سان نقد درونی و برونی پایه پژوهش تاریخی بر مبنای روش تحقیق تاریخی به حساب می‌آید. انجام پژوهش تاریخی در این معنا بدون نقد درونی و بیرونی راوی و روایت که تمرکزش بر اعتبار و اصالت منبع است، محقق نخواهد شد.

در روش تحقیق تاریخی مورخ در تلاش است که رخدادهای را به ترتیب زمانی و توالی تاریخی به صورت زنجیروار ذکر کند و بنابراین کار وی را می‌توان شامل دو سطح در نظر گرفت:

۱. سطح سلولی. در این سطح مورخ با نقد و بررسی منابع سعی می‌کند رخدادهای منفرد را بازسازی کند و روایتی مطابق و یا نزدیک به واقع ارائه دهد. پس در این سطح با

روایت‌های منفرد درباره رویدادهای جزئی روبه‌رو هستیم.

۲. سطح کلان. در این سطح مورخ با کنار هم قرار دادن روایت‌های منفرد مربوط به رویدادهای جزئی و به دنبال هم آوردنشان در زنجیره‌ای زمانی و تاریخی درصدد ایجاد یک روایت است، روایتی که می‌تواند یک دوره و یا نحوه رخ دادن واقعه‌ای را نشان دهد. در حقیقت رسیدن به چنین روایتی از طریق ساخت روایت‌های خرد سلولی امکان‌پذیر است. بنابراین در اینجا با روایتی روبه‌رو هستیم که از زمان، زنجیره رخدادها و مکان تشکیل شده است و چنین به نظر می‌رسد که هر رخدادی علت رخداد بعدی و معلول رخداد قبلی است. به همین نحو در آثاری که با روش تحقیق تاریخی نگارش یافته‌اند دو ویژگی بارز به چشم می‌خورد: ۱) حوادث و رویدادها به ترتیب زمان در یک بستر تاریخی چیده می‌شوند و زنجیره‌ای از رخدادها را تشکیل می‌دهند و ۲) در این حالت حوادث قبلی، علت و سبب حوادث بعدی به شمار می‌روند. به تعبیر دقیق‌تر روش تحقیق تاریخی روش روایی و کارش ساخت روایت(ها) و کلان‌روایت(ها)ی مطابق با واقع یا نزدیک به آن است.

در این روش مورخ برای توضیح هر موضوع تاریخی (رویدادها و جریان‌های تاریخی) به ساخت زنجیره‌ای علی و معلولی (به تعبیر دقیق‌تر رابطه‌ای) دست می‌زند و از میان انبوه وقایع در یک زمان، یک یا چند واقعه را که در سنخیت با موضوع خود می‌بیند، برمی‌گزیند و آن را در ارتباط با واقعه‌ای دیگر می‌داند و به این ترتیب واقعه قبلی، علت واقعه بعدی شمرده می‌شود.^۱

در این نوع تاریخ‌نگاری از آنجا که تطابق با امر واقع نقطه ثقل و محور سطح معرفت‌شناسی به حساب می‌آید بنابراین در سطح روشی نیز مورخ مدعی ارائه گزارش از وقایع به همان صورتی می‌شود که رخ داده‌اند. همین وضعیت، نقد منابع تاریخی را یکی از مهم‌ترین پایه‌ها و مبانی روش تحقیق تاریخی به شمار می‌آورد، زیرا مواد مورد نیاز مورخ متون تاریخی هستند و بدون نقد و ارزیابی آن‌ها مورخ نمی‌تواند به مدعای خود جامه عمل بپوشاند. لذا

۱. در این باره ر.ک.: مانزلو، ۱۳۹۴، به‌ویژه بخش مقدمه و فصل سوم. او تاریخ علمی یا تجربه‌گرایانه را به دو نوع تاریخ بازساخت‌گرا و تاریخ برساخت‌گرا تقسیم می‌کند. بازساخت‌گراها تاریخ اصیل را بازساخت دقیق و وفادارانه همان چیزی می‌داند که در گذشته اتفاق افتاده است. روش استنتاج استقرایی روش کار این نوع تاریخ است. این در حالی است که از دید تاریخ برساخت‌گرا موضوع تاریخ نه رویدادهای جزئی، بلکه ساختارهای کلی و فراگیری است که رخدادها و وقایع در آن‌ها رخ داده‌اند. روش استنتاج قیاسی روش این نوع تاریخ است. همچنین ر.ک.: اکبری، ۱۳۹۶، ص ۳۵-۵۹.

همان گونه که دیدیم، روش نقد منابع در پیوندی وثیق با روش تحقیق و معرفت‌شناسی قرار دارد. اکنون شاید دلیل استفاده از اصطلاح «هرج و مرج» روشی در مطالعات تاریخی در ایران روشن تر شده باشد. اگر پارادایم رایج مطالعات تاریخی در ایران پارادایم روش تحقیق تاریخی است؛ بنابراین مجاز به استفاده از انواع و اقسام اصطلاحات و مفاهیم برای بیان روش تحقیق در آثار تاریخی نیستیم. روش تحقیق تاریخی، روش ساخت روایت است و روایت نیز خود رویکردی شناختی به حساب می‌آید، روایت قدرت توضیح و تحلیل دارد و در عین حال از ویژگی توصیف‌کنندگی برخوردار است. بنابراین به کارگیری اصطلاحات مختلف نظیر «رویکرد مقایسه‌ای-تحلیلی»، «روش توصیفی-تحلیلی»، «رویکرد توصیفی-تحلیلی»، «روش کتابخانه‌ای»، «رویکرد تاریخی-تحلیلی»، «رویکرد تحلیلی»، «روش اسنادی» و ... چندان پذیرفتنی نیست. همچنین به نظر می‌رسد که ادبیات موجود در مطالعات تاریخی (مقالاتی که بررسی شد) چیزی بسیار فراتر از روش تحقیق تاریخی است. مقصودمان از «بسیار فراتر» این نیست که این آثار بر روش تحقیق تاریخی نکته‌ای مثبت افزوده‌اند، بلکه در ادبیات مطالعات تاریخی در ایران، روش تحقیق تاریخی نیز در میان «های و هوی» بی‌روشی گم شده است. این گم‌شدگی و هرج و مرج روشی، به هرج و مرج و گم‌شدگی روش نقد نیز منجر شده است. به علاوه، به نظر می‌رسد نقد در پژوهش‌های تاریخی در ایران صرفاً امری ظاهری است و هیچ التزام عملی به آن در آثار مورخانه وجود ندارد. همین وضعیت به ایجاد خلأ در نقد منابع منجر شده است و مهم‌ترین دلیل نگارش اثر حاضر نیز به شمار می‌رود.

این اثر با عطف نظر به همین خلأ، صرفاً تلاشی مقدماتی برای پیشنهاد و آزمودن روشی برای نقد متون تاریخی به شمار می‌رود. این روش نه روش نقد درونی و بیرونی راوی و روایت، بلکه متأثر از نظریه نقد ادبی و روایت‌شناسی است. روش پیشنهادی این اثر در سطح هستی‌شناسی متأثر از هایدگر و گادامر و در سطح معرفت‌شناسی بیشتر تحت تأثیر رویکردهای زبان‌شناسی (نشانه‌شناسی) است. با این حال تلاش شده است تا در سطح روش‌شناسی با ارائه مثال‌هایی از متون تاریخی نحوه به کارگیری نقد ادبی، به‌ویژه روایت‌شناسی نشان داده شود. این رویکرد که در ادبیات نقد متون تاریخی در ایران چندان مجال بروز نیافته است و عمدتاً از حیطة ادبیات پژوهش‌های تاریخی کنار گذاشته شده است، می‌تواند به فهم متون تاریخی نه از حیث اعتبار، درستی و تطابق با امر واقع، بلکه از حیث نشان دادن چگونگی پردازش متون و معنایی که با خود دارند، کمک کند. این رویکرد را می‌توان در حیطة نقد ادبی جای داد.

شاید این سؤال به ذهن آید که چرا به‌رغم وجود نقد درونی و بیرونی، نیاز به روش نقد دیگری برای نقد متون تاریخی نیز وجود دارد. دلیل این امر را باید به ایرادهایی ربط داد که بر تاریخ علمی و روش تحقیق تاریخی وارد شده است.

تلاش مورخان برای ارائه گزارشی مطابق یا نزدیک به واقع در طول چند دهه گذشته با نقدهایی مهم و جدی روبه‌رو شده است. مورخان با این سؤال مهم مواجه بودند که چه معیارها و ضوابطی برای مورخ به‌منظور بازسازی معتبر و موجهی از واقعیت گذشته وجود دارد؟ این سؤال به همراه نقدهای دیگری که به‌ویژه با چرخش زبانی و چرخش روایی در طول قرن بیستم و در پیوند با نسبی‌گرایی مطرح شد، مورخان را دچار بحران در بنیادهای معرفت‌شناسی و روش‌شناختی‌شان کرد. منتقدان تاریخ‌نگاری سنتی معتقدند که چون گذشته دست‌کم در شکل نوشتاری، فقط به‌مثابه متن (در معنای وسیع کلمه) در زمان حال حفظ شده است، هیچ دسترسی‌ای به گذشته جدای از سابقه ساخته‌شده زبانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اینان مدعی‌اند که آنچه در متون تاریخی و حتی در اسناد تاریخی (به‌عنوان مهم‌ترین منابعی که مورخان سودای عینیت را در آن‌ها می‌جویند) وجود دارد نه خود گذشته، بلکه صرفاً گزارشی از رخدادهای گذشته است، گزارشی که تحت تأثیر عوامل مختلف زمینه‌ای، ایدئولوژیک و گفتمانی سوبه‌ای خاص دارد و نمی‌توان از آن انتظار بازسازی گذشته را داشت و از آنجا که برای مورخ به لحاظ معرفت‌شناختی امکان ندارد که گذشته را بی‌واسطه به‌چنگ آورد، تاریخ‌نگاری واقع‌گرا که به دنبال بیان گذشته به‌مثابه امری واقعی است، فریب‌دهنده و گمراه‌کننده خواهد بود. منتقدان این نوع تاریخ‌نگاری معتقدند که مورخان مانند روانکاوان فقط و فقط از طریق گفتمان حال می‌توانند به گزارش گذشته بپردازند. برخی نیز نظیر برکهورف باور دارند که مورخان صرفاً از طریق بازنمایی‌های دارای ساختار رتوریک (بلاغی) نوعی توهم واقع‌گرایی را خلق می‌کنند. در حقیقت مورخان نمی‌توانند کاملاً به تجربه گذشته دست یابند و شرح و توصیف‌های آنان ناقص است و در نتیجه لازم است که درباره گذشته بیش از یک داستان گفته شود.^۱

این نقدها صرفاً اندکی از نقدهایی است که بر کار مورخان وارد شده است. همین نقدها را می‌توان بر روش نقد درونی و بیرونی وارد آورد. با بررسی اجمالی نقد درونی و بیرونی به عنوان نقد مسلط در تاریخ‌نگاری و تعرضی به این نوع نقد، غرض از رویکرد موجود در این پژوهش را می‌توان بهتر فهمید، رویکردی که به‌تبع بسیاری از منتقدان و اندیشمندان

حوزه نقد، متوجه شناخت متن و پاسخ به سؤال «متن چه می‌گوید؟» است. رویکردی که نقد را نه مداخله‌جو، بلکه امری شناختی می‌داند.

تعاریفی که در کتاب‌های مختلف مربوط به روش تحقیق در تاریخ از نقد ارائه شده است زمینه‌ای را مهیا می‌کنند که لاجرم نقد درونی و بیرونی راوی و روایت را در اسناد و منابع تاریخی ضروری می‌نمایند. این تعاریف، اصولاً تعاریفی هستند حقیقت‌بنیاد و هدف از نقد را نیز دستیابی به حقیقتی می‌دانند که مفروض پنداشته‌اند. با فرض وجود حقیقت، این تعاریف آنگاه که با متون تاریخی روبه‌رو می‌شوند، آن‌ها را وسیله‌ای می‌پندارند برای دستیابی به آن حقیقت، به آن امر واقع و به گذشته به همان سان که رخ داده است. این تعاریف با فرض قدرت انسان و حواسش در دریافت چیزها به همان سان که در خارج از ذهن هستند، امکان بازسازی امر واقع و گذشته را میسر می‌دانند و لذا هنگام بررسی منابع و نقد آن‌ها، آنچه را در منابع آمده است عین همان وقایع دانسته و معتقدند با نقد می‌توان آنچه را سره است از آنچه ناسره است باز شناخت و بدین ترتیب امر واقع را بازسازی کرد.

با نگاهی به مسائل و سؤالاتی که نقد درونی و بیرونی به آن‌ها می‌پردازد، می‌توان این ادعا را بررسی کرد. از دید این نوع نقد هر سند یا منبعی از دو وجه «متن بودن» و «دارای مؤلف بودن» برخوردار است. اعتبار سند و منبع (متن) به مؤلف آن است و هدف از بررسی سند و منبع چیزی نیست جز درک مؤلف آن، درک هستی‌اش، عقاید، آراء، ایدئولوژی، شخصیت، باورها و نگاهش به جهان اطراف. متن عینیت ذهن و باورهای درونی مؤلف است. سؤالات گوناگونی که در مورد اسناد و منابع تاریخی به هنگام نقد آن‌ها مطرح می‌شود نیز در نهایت به مؤلف باز می‌گردند.

اما مسئله این است که آیا امکان نقد آن‌چنان که در نقد بیرونی و درونی مطرح است، وجود دارد؟ به نظر می‌رسد آنچه تحت عنوان نقد درونی و بیرونی راوی و روایت نیز شهرت یافته است، در نهایت جز آرمانی برای دستیابی به معنای عینی و درک ذهنیت مؤلف آن‌چنان که هرمنوتیک عینی گرا به دنبالش بود چیز دیگری ارائه نمی‌دهد. نگاهی به مؤلفه‌ها، اهداف و سؤالاتی که در نقد درونی و بیرونی راوی و روایت مطرح می‌شود، بیانگر آرمان‌گرایی معتقدان به امکان عملی این روش خواهد بود.

به‌رغم تمام اختلاف نظرهایی که در تعریف نقد درونی و بیرونی وجود دارد مهم‌ترین عناصر این نقد را به صورت زیر می‌توان برشمرد:

۱. مؤلفه‌های نقد بیرونی راوی. شناخت هویت فردی و اجتماعی مورخ؛ بررسی مشخصات جسمانی و روانی مورخ؛ فاصله زمانی و مکانی بین راوی و روایت؛ زمان و مکان

رشد و تکامل شخصیت مورخ؛ باورها و گرایش‌های اعتقادی مورخ؛ وابستگی‌ها و تمایلات سیاسی که زاویه نگرش‌های مورخ به قدرت و نظام حاکم یا رهبران و نهادهای آن را منعکس می‌سازد؛ تعلقات اجتماعی-اقتصادی مورخ در پیوند با طبقات اجتماعی و اقتصادی؛ شناخت وضعیت تاریخی مخاطبان راوی و

۲. نقد بیرونی روایت. اصالت روایت از نظر خط، زبان، ادبیات متداول در دوره نگارش باید مورد توجه قرار گیرد؛ نوع کاغذ و کیفیت آن برای تعیین اصالت روایت؛ تناسب معنایی و محتوای روایت با روایت‌های موازی و هم‌عصر آن؛ معانی لفظی و آشکار متن روایت با توجه به سیر تحول و تطور زبان در بستر تاریخ؛ خطاها، کثرت‌ها، کاستی‌ها و جعل‌های عمدی و غیرعمدی در متن برملا شود؛ آشکار کردن جنبه‌های سست و ضعیف و غیرقابل دفاع روایت از سایر جنبه‌های آن و در واقع زدودن امور غیرواقع از متن روایت؛ بررسی منابع و مآخذ روایت و

۳. مؤلفه‌های نقد درونی راوی. تلقی مورخ از علم تاریخ و انتظارات او از نگارش تاریخ؛ بازشناسی پیش‌فهم‌ها، پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌های مورخ؛ شناخت هدف‌ها و انگیزه‌های مورخان از نقل روایات خاص؛ فهم دگرگونی‌های معنایی زبان راوی (به بیان دیگر زبان و مفاهیم به گونه‌ای که مراد مورخ بوده است، فهمیده شوند نه بر اساس معنای امروزی آن‌ها)؛ توجه به تفکر و بینش تاریخی مورخ؛ بررسی روش تحقیق مورخ و روش‌شناسی و شیوه‌های نگارش

۴. مؤلفه‌های نقد درونی روایت. فهم معنای حقیقی متن روایت در پرتو زبان آن با نگرش‌های تأویل‌گرایانه؛ استنباط حقیقت تاریخی ناگفته و نامکشوف در متن روایت به کمک تفسیر و عقل؛ شناسایی و روشن ساختن حلقه‌های مفقوده روایت در پرتو عقل و شناخت تاریخی از پدیده روایت شده؛ بررسی نحوه و چگونگی برخورد مورخان و نقادان دیگری که با روایت مذکور سروکار داشته‌اند و ارزیابی تطبیقی آن‌ها با یکدیگر و مقایسه آن‌ها با برداشت‌های خود؛ کشف و دریافت دیدگاه و نگرش اصلی موجود در متن که ممکن است مستتر باشد، اما روایت بر محور آن انتظام می‌یابد.^۱

۱. در این باره ر.ک.: ملایی توانی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۶-۱۴۹؛ میرجعفری و نورائی، ۱۳۸۸، ص ۳۷-۴۴؛ ساروخانی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۶؛ حضرتی، ۱۳۹۳، ص ۵۸۴۹؛ کلارک، ۱۳۶۲، ص ۴۷ و کراگ، ۱۳۹۵، ص ۱۸۷-۱۸۸.

در حقیقت این نوع نقد بازتولید روش شلایرماخر^۱ که بر مبنای دو جنبه دستوری و روان‌شناسانه به متن می‌نگریست و روش ديلتای^۲ برای بررسی اوضاع و تمامیت اجتماعی و فرهنگی دوره مؤلف و نیز متأثر از نگاه رانکه به تاریخ است.

به اعتبار تفکرات شلایرماخر و ديلتای وظیفه هرمنوتیک نوعی بازسازی است (یکی از ادعاهای نقد درونی و بیرونی). مفسر برای فهم و تفسیر اثر باید به دنیای ذهنی آفریننده اثر نفوذ کند تا به آنچه وی از سر می‌گذرانده پی ببرد. مفسر باید شرایطی را که مؤلف در آن زندگی کرده است و فردیت و جهان ذهنی مرتبط با وی را درک کند. فهم متن مبتنی بر این است که بدانیم مؤلف در چه شرایط و ذهنیتی آن متن را تولید کرده است تا همانند خود مؤلف آن را بفهمیم.

به همین نحو از آنجا که مورخ نمی‌تواند گذشته را تجربه کند، صرفاً باید به شکلی تفسیری اسناد نوشتاری واقعیت‌های تاریخی، انگیزه‌های بازیگران اصلی و ... را بفهمد و سپس این‌ها را به گونه‌ای ارائه کند که وقتی خوانندگان این شرح و گزارش‌ها را می‌خوانند، بتوانند آن رویدادها و معنایشان را آن گونه که مورخ قصد داشته، دوباره بازسازی کنند. ديلتای در مورد اینکه چگونه امکان فهم مجدد جهان درونی میسر است، شیوه‌هایی را مطرح می‌کند. یکی اینکه تصور محیط اجتماعی، فهم دقیق‌تری از نوع تاریخی و فرهنگی خاصی از تجربه زیسته را که تصور شده است، ممکن می‌سازد. به عبارتی مفسر و یا کسی که متنی را می‌خواند باید نسبت به محیط اجتماعی، آداب و رسوم و فرهنگی که متن در آن آفریده شده است، آگاهی داشته باشد و اگر این آگاهی وجود نداشته باشد، امکان فهم عینی متن چنان‌که باید و شاید فراهم نخواهد شد.

با این اوصاف، هدف از نقد درونی و بیرونی تبدیل شدن به فردی است معاصر نویسنده و بنابراین تمام سعی در نقد، رها شدن از وضعیت امروزی است و فهم وضعیت تاریخی گذشته مؤلف سند و منبع بدون هیچ گونه تأثیرپذیری از وضعیت امروزی پژوهشگر. در این نوع نقد هدف، مشخص کردن درستی یک روایت و کنار گذاشتن روایت‌های دیگری است که گاه به آن‌ها عنوان «شاذ» داده می‌شود. هدف در این نوع نقد مشخص کردن اصالت متن است و کنار گذاشتن متن یا متونی که با عنوان «جعلی» از آن‌ها یاد می‌شود.

نقد درونی و بیرونی با توسل و تحت تأثیر رانکه^۳ معتقد است بدون نقد منابع و دست یافتن به داده‌هایی که وقایع را بدان گونه که واقعاً رخ داده‌اند، نشان دهند، تألیف تاریخ چیزی

۱. به مباحث مربوط به شلایرماخر در همین اثر مراجعه شود.

۲. به مطالب ارائه شده در مورد ديلتای مراجعه شود.

۳. به مباحث مربوط به رانکه در همین اثر مراجعه شود.

جز خیالبافی نخواهد بود.

رانکه با مسلم دانستن توانایی مورخ در بازسازی گذشته و با تأکید بر عینیت در تاریخ، راه را برای ظهور و گسترش نقد درونی و بیرونی منابع تاریخی باز کرد. پس نقد درونی و بیرونی، نقدی است (۱) حقیقت‌بنیاد، (۲) مدعی دستیابی به امر واقع و (۳) بازسازی آن بدان گونه که رخ داده است. با این حساب نقد درونی و بیرونی در جست‌وجوی صحت و اعتبار منابع از حیث وجود داده‌هایی است که مطابق امر واقع بوده و قدرت بازسازی آن را به مورخ می‌دهد. نقد درونی و بیرونی با چنین پیش‌فرضی به خود حق می‌دهد که اسناد و منابع تاریخی را چنانچه برآورنده ضروریات این نقد، یعنی امکان دستیابی به حقیقت واقع نباشند، کنار گذارد. به این اعتبار نقد درونی و بیرونی نقدی مداخله‌جو محسوب می‌شود، نقدی که تمایل به حذف دارد.

با استفاده از واسازی می‌توان این امر را به شرح زیر توضیح داد.^۱ عطف نظر به بحث دریدا درباره‌ی واسازی^۲، می‌توان مدعی شد که مدلول استعلایی در نقد درونی و بیرونی چیزی نیست جز اعتمادپذیری^۳. این نوع نقد، اعتبارمحور یا اعتمادمحور است، زیرا با مفروض پنداشتن امکان دستیابی به حقیقت واقع، به ارزشیابی منابع بر همین اساس دست می‌زند و منابع را از دو حیث اعتبار^۴ و اصالت^۵ ارزشیابی می‌کند. ارزشیابی‌ای که به دنبال دریافت میزان اعتماد به منابع است و لذا با ایجاد تقابل‌هایی دوجزئی سعی به کنار نهادن منابع و روایاتی می‌کند که اعتمادناپذیر تلقی می‌شوند. از جمله تقابل‌های دوجزئی که نقد درونی و بیرونی از آن سود می‌برد، عبارت‌اند از:

قابل اعتماد / غیر قابل اعتماد
 با ارزش / بی ارزش
 اصلی / جعلی
 معتبر / نامعتبر
 صحیح / غلط
 سره / ناسره
 ضعیف / قوی
 حقیقت / دروغ

۱. به بحث مربوط به واسازی در همین اثر مراجعه شود.

2. deconstruction
 3. trustworthiness
 4. reliability
 5. authenticity

این نوع نقد با ایجاد چنین تقابلی، ضمن اینکه برتری را به جزء اول می‌دهد و ارزش بیشتری را برای جزء اول قائل می‌شود، جزء دوم را بی‌ارزش دانسته و بنابراین از حضور آن در بازسازی امر واقع جلوگیری می‌کند. به این ترتیب دوگانه حقیقت/دروغ دوگانه‌ای واقعی در این نوع نقد می‌شود و فهم ما از تاریخ را بر همین تقابل دوجزئی حقیقت/دروغ و معتبر/نامعتبر استوار می‌کند. آنچه در منابع تاریخی وجود دارد یا درست است (حقیقت) و یا نادرست (کذب).^۱ اگر درست باشد، استفاده می‌شود و در خدمت آرمان عینیت قرار می‌گیرد و چنانچه نادرست باشد، از چرخه پژوهش تاریخی خارج می‌شود، زیرا کمکی به عینیت نمی‌کند.

چنین نقدی ماهیتی پوزیتیویستی دارد و مدعی است از آنجا که تاریخ متشکل از سلسله رویدادهای عینی است که به‌رغم گذشت زمان با نگارش و تدوین می‌توان بازسازی‌شان کرد، پس حقیقت تاریخی را نیز می‌توان به همین صورت آشکار کرد. تأکید بر عینیت و پرهیز از هرگونه ذهن‌گرایی از ویژگی‌های این نوع نقد است،^۲ تأکیدی که همواره حول حقیقت واقع و مدلول استعلایی این نوع نقد می‌گردد.

درحالی که نقد کارش صدور احکام ارزشی، مداخله در متن و صحبت از بایدها و نبایدها و شایست و ناشایست نیست و فقط باید بنگرد و بشناسد و در عین حال از مداخله پرهیزد، نقد درونی و بیرونی ناتوان از ادای چنین نقشی است.

نقد درونی و بیرونی توجه نمی‌کند که رویدادهای گذشته تمام شده‌اند و در زمان حال هیچ دسترسی مستقیمی به آن‌ها نداریم. تاریخ فقط از راه متن‌هایی در اختیار ما قرار می‌گیرد که هر کدام گذشته را به شکل متفاوتی برایمان روایت می‌کنند. بازسازی تاریخ همیشه بازنویسی رویدادهای گذشته از منظری گفتمانی است و به همین دلیل هیچ شرحی از گذشته نمی‌تواند عین حقیقت باشد.^۳ در واقع آنچه در اختیار داریم نه خود گذشته، بلکه روایت‌هایی از گذشته است. ما نیز نمی‌توانیم شناخت کامل و معتبری از گذشته به دست آوریم و زندگانی مادی جامعه‌ای را بدون واسطه نشانه‌های متنی جامعه مورد نظر بشناسیم. تمام کتاب‌های تاریخ، گذشته را همچون یک داستان برای ما روایت می‌کنند.^۴

۱. پاینده، ۱۳۹۷، ص ۲۰۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۸۱.

به سخن دیگر، نقد درونی و بیرونی صرفاً به پرسش از درستی یا نادرستی، اصالت یا عدم اصالت می‌پردازد و در مورد آنچه متن می‌گوید ساکت است. این در حالی است که پس از درک اشیاء و چیزهاست که می‌توانیم در مورد درستی یا نادرستی چیزی سخن بگوییم. به عبارتی پرسش «این چه چیزی است؟» پیش از پرسش «آیا این درست است؟» مطرح می‌شود. بر این اساس هنگام رویارویی با متون تاریخی ابتدا باید آن‌ها را درک کرد و پس از این مرحله و یافتن پاسخ این پرسش که «این چه چیزی می‌گوید و اصولاً چه چیزی است؟» می‌توان مدعی نقد درونی و بیرونی آن شد.

نقد درونی و بیرونی با فرض امکان دستیابی به حقیقت واقع و با تمرکز بر پیش‌فرض‌هایی که امکان تحقق عینیت در تاریخ‌نگاری را مسلم می‌انگارند به رویارویی با منابع می‌پردازد. در این نوع نقد درستی و اصالت منابع و اسناد تاریخی یا باید اثبات شود و یا در غیر این صورت کنار گذاشته خواهند شد. اما مسئله این است که روایت‌های شاذ و غیرمعقول نیز به مانند روایت‌های صحیح به دست انسان نگارش یافته‌اند؛ انسان‌هایی که نیت مند و هدفمند دست به ارائه و یا ساخت روایت‌های ضعیف و شاذ زده‌اند. پژوهشگر تاریخ نباید از کنار این دست از روایت‌ها به سادگی عبور کند. این روایت‌ها بیانگر وجود تفکر و باوری هستند که فاعل و آفرینشگر آن‌ها بوده‌اند و بنابراین فهم علت و هدف ساخت چنین روایت‌هایی برای دستیابی به دانش تاریخی، نه تنها غیرمعقول نیست که بسیار ضروری است. کنار گذاشتن سندی که به اصطلاح «جعلی» خطاب می‌شود چندان کمکی به دستیابی به گذشته واقع و بازسازی گذشته نخواهد کرد. این دست از اسناد، وجود گرایش‌هایی در گذشته را نشان می‌دهند که دارای آبخور فکری و اعتقادی خاصی بوده‌اند. بنابراین اتکا به نقد درونی و بیرونی حتی آنجا که بحث از نوع قلم، کاغذ و جوهر منابع می‌شود چندان راهگشا نیست. به فرض اینکه در بررسی سند یا نسخه‌ای خطی بخشی از آن از لحاظ نگارش مطابقت با بخش دیگر نداشته باشد و به عبارتی افزوده شده به اصل نسخه باشد، نباید و نمی‌توان آن بخش اضافه را به بهانه عدم اصالت کنار گذاشت، بلکه باید آن را به دلیل وجود اندیشه‌ای که با خود دارد، بررسی کرد. آن‌چنان که کالینگود گفته است، تاریخ، تاریخ اندیشه است و هر آنچه به دست انسان به وجود آمده است، نشان‌دهنده اندیشه انسانی و بنابراین آشکارکننده هدف از ایجادش است. اسناد و منابع چه جعلی باشند و چه اصلی، چه از لحاظ تاریخی با نویسنده همخوانی داشته باشند و چه بعدها به متن اضافه شده باشند، بیانگر

وجود اندیشه هستند و باید مورد توجه قرار گیرند.

همین ایرادها به نقد درونی و بیرونی را می‌توان یکی از دلایل انتخاب روش نقدی دانست که در اثر حاضر استفاده شده است. البته همان‌طور که نقد درونی و بیرونی تنها و تنها یکی از روش‌های نقد متون تاریخی به شمار می‌رود، روش پیشنهادی اثر حاضر نیز فقط و فقط یکی از انواع مختلف روش‌هایی است که برای نقد متون تاریخی قابل استفاده است، روشی که تحت تأثیر نقد ادبی و بنیادهای معرفت‌شناختی پست‌مدرنیسم قرار دارد. روشی که به دنبال پاسخ به سؤال «متن چه می‌گوید؟» است و نه پاسخ به پرسش «آیا آنچه متن می‌گوید درست است؟» و البته ممکن است مورد اعتراض مورخانی قرار گیرد که به کارگیری این روش را مساوی با انحلال تاریخ می‌دانند، ولی در هر حال باید معترف شد که امروزه مرز رشته‌های مختلف علوم انسانی در حال کم‌رنگ شدن و نواحی خاکستری تلاقی این رشته‌ها در حال پیشروی است. تاریخ نیز چنانچه بخواهد همچنان به دنبال عینیت و تحقق «آن رؤیای باشکوه» از طریق مرزگذاری دقیق با سایر رشته‌های علوم انسانی باشد، بی‌شک «رؤیای باشکوهش» به خوابی آشفته بدل خواهد شد که پاسخگوی نیازهای امروز جوامع برای حل مسائشان نخواهد بود. به همین جهت در این اثر ضمن اعراض از نقد درونی و بیرونی، تحت تأثیر هرمنوتیک نسبی‌گرای هایدگر و گادامر و با استفاده از رویکردهای نقد ادبی به بررسی روشی برای نقد متون تاریخی روی آورده‌ایم.

خواندن هر متن تاریخی به عنوان بخشی از قلمرو گسترده ادبیات، این قابلیت را دارد که پژوهشگر تاریخ را منتقدی ادبی معرفی کند، زیرا هنگام خواندن متون تاریخی، خواننده به تعامل با متن می‌پردازد و پرسش‌های گوناگونی را درباره آن مطرح می‌کند. پرسشگری از متن، یعنی واکنش نشان دادن به آن، پرداختن به نقد ادبی و کشیده شدن در این عرصه.

وارد شدن در عرصه نقد ادبی، ضرورت‌های معرفتی و تأمل در پیش‌فرض‌های نظریه نقد ادبی را طلب می‌کند. شالوده نقد ادبی این است که ارائه خوانشی کاملاً بی‌طرفانه از متن ممکن نیست. نظریه ادبی به بحث حول مفروضات، عقاید و احساسات خوانندگان متن و بررسی دلایل واکنش‌های مختلف خوانندگان و چگونگی استخراج معنا از متن می‌پردازد. طبق این نظریه، نحوه دریافت معنا از متن یا معنا بخشی به آن از سوی خواننده بستگی به چارچوب‌های ذهنی‌ای دارد که خواننده از ماهیت واقعیت برای خود ساخته است. این چارچوب یا جهان‌بینی شامل مفروضات و پیش‌انگاشت‌های (خودآگاه و یا ناخودآگاه)

خواننده درباره ساختار اساسی دنیای وی می‌شود. خواننده اثر ادبی از منظر جهان‌بینی خودش به اثر واکنش نشان می‌دهد و ارزیابی‌های او از فایده، ارزش و اهمیت اثر نیز بر همین مبنا صورت می‌گیرد. با این حال باید توجه داشت که رابطه بین خواننده و متن رابطه‌ای تبادلی است که در زمان و مکانی خاص رخ می‌دهد. هنگام خوانش متن، بین خواننده و متن تبادل و تعامل صورت می‌گیرد و بدین ترتیب معنا خلق می‌شود.

از آنجا که خوانندگان متون، تجارب گوناگون و جهان‌بینی‌های متفاوتی دارند، هیچ نظریه ادبی به تنهایی قادر به پاسخگویی تمام مسائل موجود در ذهن خوانندگان نیست و لذا استفاده از رویکردهای نسبی‌گرا بیش از پیش ضرورت می‌یابد. این ضرورت، نظریات تک‌بعدی را بر نمی‌تابد و متذکر می‌شود که منتقد ادبی (در این مورد پژوهشگران تاریخ) نه تنها باید به خود اثر و اطلاعاتی که متن دربر دارد، توجه کند، بلکه باید متن را بر اساس زمینه تاریخی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... بررسی نماید و همچنین به مخاطبان اثر نیز توجه داشته باشد، زیرا احساسات و تجارب شخصی هر خواننده در تفسیر وی از متن تأثیر می‌گذارد.^۱

پذیرش نظریه ادبی به ما در شناخت بهتر ادبیات (در معنای عام) یاری می‌رساند و نپذیرفتن نظریه ادبی همان‌گونه که برسلر^۲ توضیح داده است:

ما را در دام این تصور باطل می‌اندازد که منتقدانی هستیم واجد علم غیب و بنابراین یگانه تعبیر درست و نهایی هر اثر ادبی را در آستین داریم. مخالفت با نظریه ادبی مخالفت با خویش‌نگری نیز هست، یعنی مخالفت با طرح و بررسی سؤالاتی در این باره که متون و نفس ما و جوامع چگونه و به سود چه کسی شکل می‌گیرند و دوام می‌یابند. با روی آوردن به نظریه ادبی و نقد ادبی می‌توانیم در گفت‌وگو و مباحثه بی‌پایان تاریخی راجع به فطرت آدمی و مسائل مربوط به آن شرکت کنیم.^۳

پژوهش حاضر با عطف نظر به مباحث فوق درصدد است تا با بهره‌مندی از ابزارهای روش نقد متون تاریخی، راهی هرچند ناهموار برای این مهم فراهم آورد. روشی که بیش از آنکه به دنبال بررسی اصالت و اعتبار متون باشد، در جست‌وجوی فهم آن‌ها و دریافت معنایی است که در خود دارند.

۱. برسلر، ۱۳۸۶، ص ۳۵-۳۰.

2. Bressler

۳. همان، ص ۳۴.

این پژوهش متن تاریخی را به مثابه تولیدی زبانی می‌داند که انسانی با محدودیت‌های وجودی خود نگاشته است، محدودیت‌هایی که امکان بیان کامل واقعیت را از وی سلب می‌کند و همین امر سؤالاتی همچون سؤالات زیر پیش روی پژوهشگر تاریخ قرار می‌دهد:

آیا نویسنده با هدف نگاشتن حقیقت و بیان امر واقع، متن تاریخی را به نگارش درآورده است؟ و اگر چنین است آیا او در جایگاه و چارچوب ذهنی‌ای بوده است که تمام واقعیت را بگوید؟ آیا تاریخ‌نگاران گزارشگران وقایع تاریخی‌اند؟ آیا میان روایت‌های تاریخی و وقایع تاریخی پیوندی وجود دارد؟ آیا می‌توان به جای سنجیدن درستی و نادرستی اطلاعاتی که یک متن تاریخی از رویدادها به دست می‌دهد، به خود آن رویداد آن‌گونه نگریست که خود رویدادی است در تاریخ و نه روایتی درباره آن؟ آیا میان ساختار ذهن و اندیشه تاریخ‌نگار با ساختاری که برای کتاب خود برمی‌گزیند و زبانی که در نوشتن آن به کار می‌گیرد، پیوندی هست؟ آیا می‌توان از راه تحلیل ساختار و زبان یک متن تاریخی دانست که تاریخ‌نگار به زمانه خود و رویدادهای آن چگونه می‌نگریسته و آنچه را که نمی‌توانسته به زبان آورد از چه راهی و چگونه در برابر چشمان ما قرار داده است؟^۱

این سؤالات اساسی‌ترین پرسش‌هایی است که هنگام رویارویی با متون تاریخی در مقابل پژوهشگر آکادمیک تاریخ قرار دارد و به این اعتبار، پژوهشگر آموزش‌دیده تاریخ باید به دنبال یافتن پاسخ چنین پرسش‌های بنیادینی باشد.

از آنجاکه این پژوهش، متن تاریخی را تولیدی انسانی می‌داند به دنبال اتخاذ سطح هستی‌شناسانه‌ای است که از طریق آن بتواند بر ماهیت وجودی انسان به مثابه خالق متن و نیز خواننده آن پرتو افشاند. به همین سبب به سراغ هرمنوتیک واقع‌بودگی می‌رود. بر این مبنا، سطح هستی‌شناسانه مفروض در این پژوهش مبتنی بر آراء هایدگر در ارتباط با ساختار وجودی وجود انسانی (دازاین) است. وجودی که در زمان و مکان گرفتار است و هنگام رویارویی با امور مختلف روزمره متأثر از چیزی است که هایدگر آن را با اصطلاحاتی چون «هستن-در-جهان» (جهان‌بودگی)، «واقع‌بودگی» و «افکندگی» (پرتاب‌شدگی)^۲ توضیح می‌دهد. این ساختار وجود انسانی به ایجاد پیش‌ساختار فهمی منجر می‌شود که درک انسان از وقایع را مبتنی بر همین پیش‌ساختار فهم می‌کند و لذا انسان هنگام رویارویی با امور مختلف

۱. والدمن، ۱۳۷۵، ص ۱.

۲. در بند مربوط به هایدگر و گادامر به این مسائل پرداخته می‌شود.

دارای پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌دریافت خاص خود است. در این پژوهش پدیدآورندگان و خالقان متون تاریخی، موجوداتی انسانی قلمداد شده‌اند که امکان‌های وجودی‌شان آن‌ها را از دریافت واقعیت (به‌مثابه یک متن) از زوایای مختلف و بدون هرگونه پیش‌داوری باز می‌دارد. در چنین شرایطی هر آنچه نوشته می‌شود، تحت تأثیر محدودیت‌های وجودی انسان، دارای محدودیت، نیت‌مند، پیش‌داورانه و تحت تأثیر شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، جغرافیایی و زمانی نویسنده است و توان انعکاس تمام واقعیت از همه زوایای ممکن را ندارد و همچنین است در مورد خوانندگان این متون.

پس از اتخاذ سطح هستی‌شناسی، از آنجا که این پژوهش، متن را تولیدی زبانی نیز می‌داند و همان‌گونه که سوسور توضیح داده است: «زبان نظامی از نشانه‌ها است»، بنابراین متون تاریخی به عنوان تولیدات زبانی، حاوی و محمل نشانه‌ها هستند. نشانه‌ها نیز پدیدآورنده معنا به شمار می‌آیند. به این اعتبار سطح معرفت‌شناسی این پژوهش به دنبال شناخت متن از طریق شناخت و حصول معرفت به زبان و نشانه‌های زبانی است.

عطف به توضیحات فوق، متون تاریخی به عنوان تولیدات زبانی وجوداتی انسانی، معنایی را با خود حمل می‌کنند که از یک سو بازتاب نگاه نویسندگان این متون به وقایع تاریخی و از سوی دیگر محمل فهم خوانندگان از این متون^۱ است؛ بنابراین متون تاریخی را می‌توان به‌مثابه نشانه‌هایی در نظر گرفت که حامل معنا و بازتاب‌دهنده محدودیت‌های وجودی نویسندگان و خوانندگان خود هستند. پس این پژوهش پس از مطرح کردن دو سطح هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه فهم و نقد متون تاریخی، به سراغ سطح روش‌شناسانه نقد آن‌ها رفته و از طریق شکستن و واساخت آنچه در متون تاریخی آمده است، امکان دریافت معنا و دست یافتن به فهم و نقد را نشان می‌دهد. به این اعتبار بررسی زمان در متون در کنار توجه به پی‌رنگ، زاویه دید و کانونی‌سازی و نیز توجه به ایدئولوژی و نقش آن در متون و تلاش برای بررسی شخصیت و شخصیت‌پردازی در روایت‌های تاریخی در کنار توجه به پیرامتن، زمینه را برای درک آنچه در متون تاریخی آمده است مهیا می‌کند. این درک با توجه به کاربرد نشانه‌شناسی، نحو‌روایی و مدل‌کنشگران در کنار بررسی ژرف‌ساخت متون از طریق به کارگیری مربع معناشناسی به نحو چشمگیری افزایش یافته و در این مرحله است که امکان نقد فراهم می‌آید.

۱. در اینجا پژوهشگران تاریخ می‌توانند خوانندگان متون محسوب شوند، هرچند که دیگران نیز خواننده متون هستند.

در پایان باید متذکر شویم که این پژوهش صرفاً به دنبال بیان مبانی روشی نقد متون تاریخی از طریقی است که بدان پرداخته‌ایم و طبعاً هر یک از مباحث مطروحه در این تحقیق مجال گسترده برای بررسی می‌خواهد. حتی می‌توان پا را فراتر گذاشت و باور داشت آنان که نقد درونی و بیرونی را جزیی لاینفک از پژوهش‌های تاریخی می‌دانند، بدون به کارگیری نظریه و نقد ادبی برای پاسخ به این پرسش که «متن چه می‌گوید؟»، تلاششان برای اثبات اصالت، صحت و اعتبار منابع بی‌حاصل خواهد بود.

سپاسگزاری

خداوند سبحان را سپاسگزارم که توفیق اتمام این اثر را عنایت فرمود. در انجام این کار از راهنمایی‌ها و کمک‌های استادان و دوستانی بهره گرفتم که شاید بدون حضور و یاری ایشان امکان به سرانجام رساندن کتاب فراهم نمی‌آمد. از دوست گرامی جناب آقای دکتر زهیر صیامیان به خاطر تمام راهنمایی‌ها و همفکری‌هایشان هم در مقام مدیر وقت گروه مطالعات تاریخی پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت) و هم در جایگاه دوستی خیرخواه و مهربان صمیمانه سپاسگزارم. همچنین از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر علیرضا ملایی توانی که با ارائه نظرات ارزشمندشان سبب ارتقای این کار شدند و نیز از استادان ارجمند جناب آقای دکتر عباس قدیمی قیداری و دکتر سعید عدالت‌نژاد که با ارزیابی دقیق کار بسیاری از ایرادات آن را یادآور شدند تشکر می‌کنم. همچنین قدردان دوستان بزرگوار آقایان دکتر محمد کشاورز (استهبانی)، دکتر محمد محمود هاشمی، دکتر محمد کشاورز بیضایی و دکتر محمد احمدی منش به دلیل مطالعه تمام یا بخشی از این اثر و ارائه نظرات و پیشنهادهای ارزشمندشان هستم. بجاست از زحمات سرکار خانم شجاعی کارشناس محترم گروه تاریخ به خاطر کمک‌هایشان تشکر کنم. از همسر بزرگوارم نیز به دلیل صبر و حوصله ستودنی‌اش در مواجهه با تمام مرارت‌ها و تندی‌های روزگار صمیمانه تشکر می‌کنم.

در پایان یادآور می‌شوم که پذیرای نظرات، انتقادات و پیشنهادهای استادان بزرگوار، پژوهشگران ارجمند و دانشجویان گرامی خواهم بود و هرآنچه که امکان ارتقای این اثر را فراهم آورد بر دیده می‌نهم.

صبرتان مأجور و سعی‌تان مشکور باد